

بررسی ویژگی‌های تاریخ‌نگاری سبک خراسانی در دوره غزنوی

مجتبی خلیفه^۱

ستاره غفاری بیجار^۲

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

شماره صفحه: ۳۱-۵۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۸/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۹/۱

چکیده

تاریخ‌نگاری ایران در دوره اول حکومت غزنوی (۳۵۱-۴۳۱ق.) به دلیل پیدایش مورخان بزرگی که سنت تاریخ‌نویسی و گرایش‌های آن را دگرگون کردند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. طی قرون چهارم و پنجم با برآمدن ادیبان و دبیرانی بزرگ در جامه‌ی تاریخ‌نویس، تاریخ‌نگاری ایرانی و اسلامی از دست محدثان بیرون آمد و در قامت دانشی غیروابسته مطرح گردید. در آن هنگام خراسان به‌عنوان مرکزی علمی - فرهنگی بازیگری بی‌همتا در شکل‌گیری شیوه جدید تاریخ‌نگاری بود و بیش‌تر مورخان چون ثعالبی، بیهقی و گردیزی از اهالی یا مانند عتبی رشد یافته و علم‌آموخته آن دیار قلمداد می‌شدند؛ از این‌رو در این نوشتار از تاریخ‌نگاری غزنوی با سرواژه تاریخ‌نگاری سبک خراسانی یاد شده است. این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی، آثار تاریخ-نگارانه عصر غزنوی را بررسی خواهد کرد، کوشیده است ویژگی‌های تاریخ‌نگاری مورخان خراسانی که بیش‌ترین اثربخشی را بر روند تاریخ‌نگاری این عصر و تاریخ‌نویسان پس از خود داشته‌اند، بررسی نماید. طی این بررسی می‌توان سه ویژگی برجسته را در تاریخ‌نگاری عصر غزنوی یافت: رشد نگرش فرهنگی و اجتماعی در تاریخ‌نگاری؛ ظهور تبیین‌هایی تاریخی که به تاریخ‌نگاری

mkhalifeh@birjand.ac.ir

setare.ghaffaribijar@gmail.com

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه بیرجند، نویسنده مسؤول

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه بیرجند

عقلانی انجامیده و افزایش نگاه نقادانه به منابع تاریخی، اشخاص و عملکردهای سیاسی در روزنه دید مورخان این دوره.

واژگان کلیدی: تاریخ‌نگاری غزنوی، سبک خراسانی، نگرش فرهنگی - اجتماعی، تبیین تاریخی

مقدمه

تاریخ‌نگاری ایران در سده‌های میانی بویژه از میانه سده چهارم هجری دستخوش دگرگونی‌هایی شد. سرآغاز این تحولات ترجمه تاریخ طبری به فارسی یا همان تاریخ بلعمی بود که بیانگر دو تغییر کلیدی است: تغییر زبان تاریخ‌نگاری از عربی به فارسی و افزایش نقش ادیبان و دبیران در نگارش تاریخ.

در هنگامه برآمدن غزنویان، نفوذ ادب و تأثیر طبقه دبیران در امور کشوری بسیار برجسته بود و برای حل پیچیدگی‌های امور اداری ناگزیر بایستی از مهارت‌های دیوانی سامانی استفاده می‌شد؛ از این‌رو غزنویان همراه با فرمانروایی سیاسی سرزمین بویژه در خراسان، میراث‌دار فرهنگ دولت سامانی نیز شدند. به دنبال این دگرگونی‌ها سنت دبیر مورخان و دست‌آوردهای تاریخ‌نویسانی چونان بلعمی به نظام دیوانی غزنوی منتقل شد.

یکی از تفاوت‌های عصر غزنوی حضور پُررنگ مورخان خراسانی در میدان تاریخ‌نگاری غزنوی است؛ یعنی بیش‌تر تاریخ‌نگاران این دوره اهل خراسان بزرگ بوده، یا مراحل رشد و بالندگی خویش را در آن خطه نزد دیوانیان و دانشمندان خراسانی گذرانده‌اند. مورخان خراسانی با سبک ویژه خویش، سرچشمه دگرگونی‌هایی بویژه در محتوا و قالب‌های تاریخ‌نگاری شدند که نه‌تنها ویژگی این عصر شناخته می‌شود؛ که به الگویی برای مورخان بعد از آنان نیز درآمد. این دگرگونی‌ها راه تاریخ‌نگاری ایرانی را از تاریخ‌نگاری اسلامی که تا این سده رواج داشت، جدا ساخت.

مقاله حاضر در پی بررسی ویژگی‌های سبک خراسانی در تاریخ‌نگاری غزنوی و یافتن ویژگی‌های تاریخ‌نگاری خراسانی در عصر غزنوی است. این ویژگی‌ها در چند گفتار قابل بررسی است: رشد

نگرش فرهنگی و اجتماعی در تاریخ‌نگاری؛ ظهور مقایسه‌های تاریخی و افزایش نگاه انتقادی به منابع تاریخی، اشخاص و عملکردهای سیاسی.

از آثاری که به تاریخ‌نگاری غزنوی پرداخته‌اند، مقاله باسورث با عنوان تاریخ‌نگاری در دوره غزنوی است. ترجمه این مقاله که در کتاب *تاریخ‌نگاری در ایران نوشته یعقوب آژند* چاپ شده، اثری کوتاه در کتاب‌شناسی تاریخ غزنوی است. باسورث به منبع‌شناسی تاریخی غزنویان پرداخته و منابعی را که به دست ما نرسیده، برشمرده است. با همه تأکید باسورث بر معرفی آثار بی‌هقی، گردیزی و عتبی، وی هرگز به ویژگی‌های تاریخ‌نگاری غزنویان نپرداخته است.

کتاب دیگر، *تاریخ‌نگاری فارسی نوشته‌ی جولی اسکات میثمی* است. میثمی در این کتاب به بررسی جایگاه منابع تاریخی فارسی در گستره تاریخ‌نگاری اسلامی و نمایش اهمیت آن‌ها پرداخته و نگاهی ویژه به دودمان‌های سامانی، غزنوی و سلجوقی داشته است. او در فصل غزنویان ضمن معرفی منابع، به سبک و شیوه بیان و علت‌گزینش رویدادها و انگیزه تاریخ‌نویسان، ستایش‌شدگان و مخاطبان آن‌ها پرداخته است.

اینجا نباید از کتاب *غزنویان* تألیف سید/بوالقاسم فروزانی غافل شد. وی در فصل اول به بررسی منابع و مآخذ موجود در مورد دودمان غزنوی پرداخته؛ سپس ضمن تقسیم‌بندی همه منابع موجود، کتاب‌شناسی جامع و مفیدی در مورد تاریخ‌های عصر غزنوی و حکومت‌های هم‌زمان ارائه نموده، اما وی نیز تحلیلی علمی از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری این دوره طرح نکرده است.

تاریخ‌نگاری غزنوی

تا قرن چهارم تاریخ‌نگاری اسلامی روشی غیرعلمی در دست محدثان بود؛ روشی که هرگز به تولید حقیقت نمی‌انجامید و همواره فقط بازتاب‌دهنده‌ی آن بود (رابینسن، ۱۳۸۹: ۳۱۸). ناکامی‌های روش اسنادی به آهستگی و با دورشدن از رویدادهای ابتدای پیدایش اسلام و ورود به رویدادهای تازه پدیدار گشت؛ زیرا کارایی این شیوه برای شناخت و بررسی اخبار تاریخی بسیار

کم‌تر بود (صدقی، ۱۳۹۲: ۱۰۵). روش حدیثی فقط برای روایت‌های محدود، تک‌بعدی و تک‌نگاری‌ها مفید بود؛ با تبدیل مسلمانان به فاتحانی بزرگ، نیاز آنان به داشتن تاریخ‌نویسانی بزرگ نیز نمایان شد. به نظر رابینسن سرانجام آن "سنت کوتاه‌فکرانه حدیثی" و این جهان‌گشایی‌های تازه، به پیدایش "تاریخ‌نگاری کلاسیک" انجامید (رابینسن، ۱۳۸۹: ۱۸۷). با وجود نقدپذیری نگاه منفی رابینسن به روش حدیث‌گرایان در تاریخ‌نویسی، واقعیت این است که مورخان از سده چهارم آرام‌آرام از روش حدیثی کناره گرفتند.

بدین‌گونه نیمه قرن سوم نقطه آغاز گسترش تألیفات تاریخی است؛ لااقل تاریخ دیگر در کناره نبود. ویژگی اصلی این دوره پیدایش تاریخ‌های عمومی در مفهومی غیر از تاریخ جهانی است؛ زیرا با پیدایش اسلام، تاریخ سایر ملت‌ها بی‌اهمیت می‌شد و تاریخ اسلام هدف اصلی تاریخ‌نویسان قرار می‌گرفت. از همین‌زمان بود که رفته‌رفته عناصر تاریخ‌نگاری ایرانی، یهودی و مسیحی به تاریخ‌نویسی اسلامی وارد شد و به گسترش مصالح و موضوعات تاریخی انجامید. گیب (۱۳۶۱: ۲۱-۲۳) اما اعتقاد دارد این امر، تأثیری نامطلوب داشت؛ زیرا افسانه‌ها و بویژه افسانه‌های ایرانی برگرفته از خداینامه‌ها، وارد تاریخ‌نگاری اسلامی شد و نوعی اعتمادگرایی به همه مواد تاریخی شکل گرفت.

آغاز شکوفایی این عصر تاریخ طبری است. طبری به‌عنوان یک محدث، تصویری جامع از سنت حدیثی و تاریخ عمومی نشان داد و چون دیگر امکان ادامه این روش وجود نداشت، همان‌اندازه که این شیوه را به اوج رساند، نشانه‌های پایان این‌گونه تاریخ‌نگاری را نیز نمایان کرد. تاریخ طبری مجموعه‌ای ماندگار برای نسل بعدی بود تا تاریخ‌نویسان پس از او را از نگارش آثار همانند دور سازد. تاریخ طبری به پایه و بنیان کارش‌های تاریخی برای مطالعات دو قرن اول اسلامی تبدیل گشت؛ شاید همین امر هم به نابودی بیش‌تر نوشته‌های ابتدایی بعد از وی انجامید (کاهن، ۱۳۷۹: ۱۵۶).

طی قرن سوم، دگرگونی‌هایی در کار محدثان نمایان شد. «نارسابودن بخش متأخر اثر طبری اخطاری بود مبنی بر این‌که برخورد حدیث‌شناسان واقعی با تاریخ، دیگر کافی و رسا نیست» (گیب، ۱۳۶۱: ۲۳-۲۴). تاریخ‌نگاری در قرن چهارم از خود چهره‌ی دگرگونه‌ای نشان داد؛ زیرا مورخان دریافتند که زمان استفاده از اسناد و سنت حدیثی به پایان رسیده است. دیگر این منشیان و دیوان‌سالاران بودند که نگارش تاریخ را برعهده داشتند. این نسل تازه مورخان، شیوه حدیثی را کنار گذاشتند و پیرو توانش و خوشایند زبانی خویش، در تلاش برای طرح موضوعاتی تازه در تاریخ‌نگاری به‌عنوان رویکردی مستقل و حرفه‌ای بودند. گویا پادشاهان هم در رقابت‌های این عصر با پشتیبانی از مورخان یا دبیران، در پی آبروبخشی به دربار خود بر سنت تاریخ‌نگاری تأثیرگذار بوده‌اند (رابینسن، ۱۳۸۹: ۱۷۳، ۱۷۵). اگرچه بسیاری از این تاریخ‌نویسان، مورخان حرفه‌ای و راستین نبودند، و چونان بلعمی، تنها در دیوان‌های دولتی در جایگاه‌های گوناگون اداری کار می‌کردند (Melville, 2012: 57).

سلطنت غزنویان را به لحاظ گستره، توان و نفوذ سیاسی به دو دوره تقسیم نموده‌اند: دوره نخست، عصر شکوه و بزرگی دولت غزنوی که فاصله زمانی ۳۵۱ تا ۴۳۱ ق. را دربرمی‌گیرد. شکست دندانقان در ۴۳۱ ق. و مرگ سلطان مسعود (۴۳۲ ق.)، پایانی بر قدرت سلسله غزنویان و دوره نخست آن‌ها بود؛ آن‌گاه بخش گسترده‌ای از خراسان بزرگ به‌چنگ سلجوقیان تازه‌نفس افتاد. غزنویان در دوره بعدی، به غزنه و بخشی از شرق خراسان محدود شدند؛ پس تمرکز خویش را به هند معطوف کردند. دوره نخست غزنویان از دیدگاه فرهنگی و ادبی عصری مهم و تأثیرگذار بود؛ زیر سایه پشتیبانی‌های آنان ادیبان و شاعران بزرگی بالیدند و گونه‌ای از ادبیات به‌وجود آمد که بیش‌تر، در دست دبیران دولتی قرار داشت.

نفوذ ادب و تأثیر طبقه‌ی دبیران در امور کشوری بسیار برجسته بود و برای حل پیچیدگی‌های کارهای اداری به‌ناچار بایست به مهارت‌های دیوانی سامانی روی آورد؛ از این‌رو غزنویان علاوه بر فرمانروایی سیاسی، میراث‌دار فرهنگی دولت سامانی نیز شدند. بسیاری از دیوان‌سالاران سامانی به دولت نوپای غزنوی پیوستند و در آن‌جا از ایشان به‌خوبی پیشواز شد (باسورث، ۱۳۹۰: ۴۷).

۵۵). به دنبال این دگرگونی‌ها، سنت دبیر مورخان و دست‌آوردهای مورخی چون بلعمی به نظام دیوانی غزنوی منتقل شد. در این عصر انواع مختلف تاریخ‌نگاری ایرانی به دست مورخان خراسانی رشد کرد؛ تاریخ‌هایی محلی یا منطقه‌ای چون تاریخ نیشابور، فی تحقیق ماللهند، اخبار ولاء خراسان، تاریخ جرجان و تاریخ‌هایی عمومی مانند تاریخ ثعالبی، تاریخ محمود و راق و زین‌الخبار و تاریخ‌های رویدادنگار و زنجیرواری چون الیمینی و مجلدات بیهقی. در این دوره ویژگی‌هایی وارد تاریخ‌نگاری غزنوی شد که می‌توان آن را نوعی سبک خراسانی نامید، زیرا غالب مورخان بزرگ این عصر، مانند سلامی، عتبی، بیهقی، گردیزی و ثعالبی خراسانی بودند. به این ویژگی‌های در ادامه پرداخته خواهد شد.

۱- رشد نگرش فرهنگی و اجتماعی در تاریخ‌نگاری

مسائل اجتماعی و فرهنگی، موضوعاتی چون بیان انواع مراسم، اعیاد، شیوه و وضعیت زندگی و طبقات اجتماعی، روابط فرمانروایان با مردم و تأثیر مالیات بر معیشت و شورش‌های مردمی را دربرمی‌گیرد؛ به عبارت دیگر زندگی توده‌های مردم، انسان‌شناسی، قوم‌شناسی، فرهنگ عامیانه یا آداب و رسوم جوامع و تاریخ اقتصادی در این حوزه است.

تاریخ‌نویسان عصر غزنوی توجه بیش‌تری به این موضوعات نشان داده‌اند و هر یک در بخش‌هایی از آثار خویش به جنبه‌های مختلف حیات اجتماعی و فرهنگی آن عصر پرداخته، تا حد زیادی مسائل اجتماعی را در کنار رویدادهای سیاسی بازتاب داده‌اند. هر چند روزنه و ژرفای نگاه هر یک از آنان متفاوت بوده و هر یک به مضامین متفاوت اجتماعی و فرهنگی پرداخته‌اند.

از جستارهای پررنگ تاریخ‌نگاری غزنوی بررسی وضعیت زندگی و معیشت مردم و روابط آن‌ها با فرمانروایان است. ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی (ف. ۴۲۷ ق.)، دارنده کتاب الیمینی، از خاندانی شریف و دبیرپیشه بود که در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری می‌زیست. ریشه این خاندان را به عتبه بن غزوان منسوب می‌دانند (الصفدی، ۲۰۰۰ م.: ۱۷۸)، گرچه ثعالبی (۱۹۸۳ م.، ج ۴: ۴۵۸) به ریشه عرب وی اشاره‌ای نمی‌کند و خود عتبی نیز اصالت خود را خراسانی

ذکر کرده است (عتبی، ۲۰۰۴م: ۴۷۸؛ جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۴۷۶). وی با جابه‌جایی‌های قدرت در خراسان به خدمت غزنویان درآمد و مدتی هم دوباره در نیشابور نزد نصر بن نصرالدین سبکتگین به سر برد (ثعالبی، ۱۹۸۳م، ج ۴: ۵۸۴). مهم‌ترین و تنها اثر بازمانده از عتبی، تاریخ یمینی دربردارنده‌ی رویدادهای شرق ایران در آخر عهد سامانی و ابتدای غزنویان است.

در نگاه نخست اثری چون تاریخ یمینی کتابی سراسر سیاسی می‌نماید، ولی چنین اثری نیز از موضوعات اجتماعی و فرهنگی خالی نیست. عتبی در موارد بسیار به بازگویی زندگی مردم پرداخته؛ بویژه در حوادثی که خود گواه و ناظر آن‌ها بوده است. او از قحطی بزرگ و جان‌گداز خراسان و نیشابور به سال ۴۰۱ق. می‌گوید. گویا عتبی، چنان از این قحطی و نابودی مردم شگفت‌زده شده، که لحظه‌ای از سیاست دور می‌شود و به بیان وضعیت زندگی در شهر می‌پردازد. عتبی روایتی تکان‌دهنده از مرگ ارائه می‌دهد؛ این‌که شمار مردگان آن اندازه زیاد بوده که جنازه‌های آنان را بدون غسل و مراسم دفن می‌کردند؛ مادر گوشت فرزند می‌خورد و برادر، برادر را. در ادامه عتبی از زبان استادش ابی‌سعید عبدالملک‌واعظ می‌نویسد که وی تنها در یک روز بر ۴۰۰ مرده نماز خوانده است. در این میان سلطان محمود کاری شایسته می‌کند و دستور پخش مقداری غله را بین مردم می‌دهد (عتبی، ۱۳۸۷: ۴۹۵-۴۹۸).

ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی نویسنده کتاب *زین‌الأخبار* نیز از جمله تاریخ‌نویسانی است که چونان عتبی، در کتاب خویش رنج‌های مردم را تصویر می‌کند. گردیزی احتمالاً زاده‌ی نزدیک ۴۰۰ق. و گواه بسیاری رخداد‌های عصر محمودی بوده است؛ پس می‌توان گفت عصر فتوحات سلطان محمود دست کم ۲۰ سالی ادامه داشته است. درگذشت گردیزی کمی پیش از ۴۴۴ق. یعنی سال فتنه‌ی طغرل (کافر نعمت) و سقوط عبدالرشید روی داده است. گویا *زین‌الأخبار* بین سال‌های ۴۴۱ تا ۴۴۳ق. نوشته شده باشد (گردیزی، ۱۳۶۳، مقدمه: ۱۹-۲۰)؛ زیرا حبیبی معتقد به برگرفتن نام *زین‌الأخبار*، از لقب سلطان عبدالرشید یعنی زین‌المله است (همان، مقدمه: ۲۰). گردیزی در کتاب خویش به موضوعات متعددی پرداخته، ولی بیش‌ترین تمرکز وی بر تاریخ خراسان بوده است. او از همه‌گیری وبا در بغداد به روزگار خلیفه متقی‌بالله

می‌نویسد: «مردمان بسیار بمردند و کار به آن جا رسید که از کفن کردن مردگان عاجز شدند؛ پس متقی بفرمود تا هرروز دوپست‌دینار اندر بهای کفن مردگان بدادندی» (همان: ۱۹۶). یا زلزله فرغانه به سال ۲۲۴ق. که به نابودی خانه‌ها و قنات زیادی انجامید. مردم هر روز به دادخواهی نزد عبدالله می‌آمدند، زیرا در باب کاریز در فقه و سنت مطلبی وجود نداشت؛ پس عبدالله، علمای خراسان و برخی دانشمندان عراق را برای نگاشتن کتابی در احکام قنات جمع کرد و این‌گونه، مشکلات مردم حل شد (همان: ۳۰۱-۳۰۲).

ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری (ف. ۴۲۹ق.)، ادیب و مورخ پرکار و نامدار سده چهارم و اوایل پنجم هجری است. ثعالبی از شهرتی فراوان برخوردار بود و در بین نویسندگان دوره سلطان محمود غزنوی (حک: ۳۸۷-۴۲۱ق.) برجسته بود. مهم‌ترین و شناخته‌شده‌ترین آثار ثعالبی عبارت‌اند از: *یتیمه‌الدهر و تتمه‌ی آن، فقه‌اللغة، التمثیل والمحاضره، تمارالقلوب، غررالاحبار ملوک‌الفرس و سیرهم، الاعجاز والایجاز و لباب‌الآداب*.^۱ از این میان، *غررالاحبار ملوک‌الفرس و سیرهم* (مشهور به *تاریخ ثعالبی*) و *یتیمه‌الدهر*، از متون تاریخ‌نگارانه ثعالبی قلمداد می‌شوند. در این آثار وضع زندگی مردم جایگاه ویژه‌ای دارد.

زندگی مردم در *تاریخ ثعالبی*، تحت تأثیر روابط شاه با مردم قرار دارد؛ روابط دوسویه‌ای چون رضایت یا نارضایی عمومی از پادشاه، و رفتار نیکوی فرمانروایان در حق مردم بویژه در قحطی‌ها و بلاها و بازسازی شهرها. او در جایی از ستم ضحاک سخن می‌گوید و بی‌اعتنایی او به دادخواهی مردم؛ یا زمانی که به پاسخ عدالت‌طلبی کاوه اهمیتی نداد و مردم علیه وی شوریدند (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۳-۲۷). منوچهر در سخنرانی روز تاج‌گذاری‌اش با بیان حقوق ملت، امنیت و آسایش را حق آنان می‌داند و از وظیفه شاه در یاری‌رساندن به مردم با کاهش مالیات و جبران زیان آنان در هنگامه خشکسالی و قحطی می‌گوید. ثعالبی در ادامه می‌فزاید این منوچهر بود که بر هر دهستانی دهخدایی گماشت و مردم را به کشاورزی و دامداری تشویق نمود (همان: ۵۰). سپس قحطی

۱. جهت اطلاعات بیشتر ر. ک. به: ثعالبی، ۱۹۹۴م.، مقدمه الجنان: ۶-۱۵.

بزرگ بعد از حملات افراسیاب را شرح می‌دهد که بی‌توجهی افراسیاب، زندگی را بر همگان سخت کرد و بارانی که پس از عقب‌نشینی افراسیاب فروبارید و "بی‌نوایان به نوا رسیدند" و بهای کالاها ارزان شد و نیز شاه، مالیات هفت‌سال را بخشید (همان: ۸۴-۹۲). مردم در نامه‌ای از استخر به اردشیر (حک: ۲۲۴-۲۴۱ م.) از بیچارگی و قحطی نزد شاه گلایه می‌کنند و اردشیر ساسانی در پاسخ بدانان، نیازشان را برطرف می‌سازد (همان: ۳۰۶).

بیهقی نیز نسبت به دیگر مورخان این عصر اطلاعات متنوعی از زندگی مردم به دست می‌دهد. خواجه ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی دبیر (ف. ۴۷۰ ق.) در ۴۱۲ ق. به دیوان غزنویان وارد شد و ۱۹ سال شاگرد بونصر مشکان (ف. ۴۳۱ ق.) دارنده دیوان رسالت در عصر سلطان محمود و مسعود بود (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۳). بیهقی از پایین‌ترین درجات دیوان رسالت تا ریاست آن رسیده بود؛ بنابراین هنگام نگارش تاریخش باتجربه‌ترین دبیر دیوان رسایل غزنویان بوده است. او آثار بسیاری نوشته بود که از میان همه، تنها تاریخ مسعودی برجای مانده است. امانت‌داری و توجه بیهقی به جزئیات، به رویکرد اجتماعی وی کمک کرده است؛ داستان‌هایی از بخشودگی و مجازات‌های مالیاتی، ورزش‌های رایج آن هنگام چون «سنگ گران برداشتن و کشتی گرفتن» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۱۷۶)، روش سنگسار و حتی پرورش طاووس در زمین‌داور^۱ از این دست اطلاعات هستند. این داده‌ها اغلب کوتاه و از زبان گواهان عینی بیان می‌شود. بیهقی از زبان عبدالغفار زمین‌داوری داستان زندگی با پدربزرگ و مادربزرگش و چگونگی تحصیل او را بیان می‌کند: «و جدّه‌ای بود مرا؛ زنی پارسا و خویشان‌دار و قرآن‌خوان، که نبشتن دانست و تفسیر قرآن، و تعبیر و اخبار پیغامبر نیز بسیار یاد داشت. و با این، چیزهای پاکیزه بساختی از خوردنی‌ها و شربت‌های به غایت نیکو، و اندر آن آیتی بود. پس جدّ و جدّه‌ی من هرروز به خدمت آن خداوندزادگان (مسعود و محمد) مشغول گشتند که ایشان را آن‌جا فرود آورده بودند و از آن پیرزن حلواها و خوردنی‌ها و آرزوها خواستندی... و من سخت بزرگ بودم به دبیرستان قرآن خواندن رفتمی و خدمت کردم،

۱. ناحیه‌ای تاریخی میان سجستان و غور. این ناحیه عبارت بوده است از دره‌ی وسیعی که رود هیرمند از جبال هندوکش تا بَست در آن جاری است (دهخدا، ذیل "زمین‌داور").

چنان که کودکان کنند و بازگشتمی» (همان: ۱۶۴). در این روایت می‌توان بخش‌هایی از زندگی عادی در عصر غزنوی را درک نمود. پیرزنی که قرآن و حدیث می‌دانست و برای شاهزادگان آشپزی می‌نمود و داستان جوانی که به تحصیل مشغول بوده است. همین روایت ذهن خواننده را از صحنه‌های سیاسی تاریخ بیهقی دور می‌سازد.

بیهقی می‌نویسد: «در آن ایام مردم زمین‌داور در خانه‌هایشان به پرورش طاووس مشغول بودند. و این باینگین زمین‌داوری بدان‌وقت که امیرمحمود سیستان بستد و خلف برافتاد، با خویشان صدوسی طاووس نر و ماده آورده بود. گفتندی که خانه‌زادند به زمین‌داور و در خانه‌های ما از آن بودی بیش‌تر در گنبدها بچه می‌آوردندی و امیرمسعود ایشان را دوست‌داشتی...» (همان: ۱۶۶). بیهقی در بحث مالیات می‌نویسد: «پس از فتح مکران سلطان مسعود صد هزار درهم از خراج را بخشید؛ که این نمونه‌ای از بخشودگی مالیاتی بود که سبب خشنودی خاص‌و عام شد و مردم بسیار دعا کردند» (همان: ۲۸۶-۲۸۷). ولی عملکرد مسعود در فتح آمل درست برخلاف واگویه‌ی پیش بود؛ او درخواست خراج داشت و لشکریان «آتش در شهر زدند و هرچه خواستند همی‌کردند ... و بدنامی‌ای سخت بزرگ حاصل شد» (همان: ۲۸۴). پس می‌توان از تاریخ بیهقی به‌عنوان منبعی مهم و مستند جهت مطالعه‌ی وضعیت مالی و اقتصادی غزنویان نیز بهره برد.

مبحث مهم دیگر در این بخش، افزایش چشم‌گیر موضوعات فرهنگی در تاریخ‌نگاری غزنوی است. چنان‌که مورخانی مانند بیرونی، گردبزی و ثعالبی بخشی از تاریخ‌نگاری خویش را به این موضوع اختصاص داده‌اند. رویکرد فرهنگی ثعالبی در یتیمه‌ی او متبلور است؛ آن‌سان که می‌توان فضای فرهنگ و ادب عربی را به‌خوبی در گوشه‌وکنار سرزمین‌های اسلامی قرن چهارم درک کرد (آذرنوش، ۱۳۸۷: ۱۶۳). ثعالبی با بیان زندگی و آثار ادبا و شعرا، روابط آن‌ها با یکدیگر، مدح و هجو، تاریخ ادبیات و فرهنگ را می‌نگارد. او سه مرکز اصلی ادب‌پروری را برمی‌شمارد. ابتدا دربار دولت حمدانی، دربار آل‌بویه و سپس خراسان بزرگ و بویژه نیشابور و بخارا به‌عنوان تخت‌گاه سامانیان. ثعالبی ویژگی این عصر را برتری شمار دبیران و منشیان، و وزیران ادیب و کاتبان شاعر یاد کرده است. او نخست زندگی‌نامه‌ای کوتاه از هرکس بیان می‌دارد و سپس به دو مقوله

می‌پردازد: یکم روابط ادیبان با دستگاه حکومتی و میزان توجه حاکمان به ادبیات و دوم روابط درونی ادیبان با یکدیگر و برگزاری مجالس.

هرچه ثعالبی از غرب رو به شرق می‌گذارد، به گونه‌ای طبیعی داده‌های او روندی افزایشی می‌یابد و جزئیات بیش‌تری در اختیار خواننده قرار می‌دهد. بخارا و نیشابور به‌عنوان دو قطب اصلی در شرق محفل‌های ادبی پر از شاعران و ادیبان است. زمانی کسی به نام ابوجعفر موسوی برای ثعالبی از ضیافت پدرش در بخارا نقل می‌کند که تمامی دانشمندان و ادیبان را گرد هم جمع کرده و از فرزند خواسته بود این رویداد را بنگارد تا در روزگاران جاودانه شود؛ پس او نیز برای ثعالبی بازگو می‌کند (ثعالبی، ۱۹۸۳، ج ۴: ۱۱۵). این روایت نشان‌دهنده فضای پرحرارت و شورانگیز فرهنگی خراسان و ماوراءالنهر در سده چهارم هجری است.

ابوریحان محمدبن احمد بیرونی خوارزمی (ف. ۴۴۰ق.)، مدتی در دربار ابوالعباس مامون‌بن مأمون خوارزمشاه، خدمت می‌کرد. با پیروزی لشکر غزنوی و انقراض مأمونیان در ۴۰۸ق. ابوریحان در صف اسیران رهسپار غزنه شد و تا پایان عمر در آن زیست. مهم‌ترین نتیجه این انتقال، همراهی او با لشکر محمودی در غزوات هند و آشنایی با زبان سانسکریت، علوم، عقاید و فرهنگ هند بود که به نگارش تحقیق *ماللهند* در سال ۴۲۲ق. انجامید (حموی، ۱۹۹۳، ج ۲: ۲۳۳۴؛ نظامی عروضی، ۱۳۲۷: ۸۹-۹۱؛ صفا، ۱۳۵۲: ۵۲-۵۳).

با آن‌که بیهقی تنها بخش کوتاهی از کتاب *المسامره فی اخبار خوارزم* با موضوع تاریخ خوارزم را در تاریخ مسعودی ذکر کرده (بیهقی، ۱۳۸۳: ۶۳۹)؛ همچنان این اثر و دو کتاب دیگر بیرونی، *آثارالباقیه* و تحقیق *ماللهند* گونه‌ای از تاریخ‌نگاری این دوره محسوب می‌شوند. ابوریحان در *آثارالباقیه* از حوزه‌ی مطالعات تاریخی به محدوده مطالعات مردم‌شناختی وارد شده؛ چنان‌که ابن‌خلدون نیز پس از آغاز بحث خود با علم تاریخ، به طراحی علم جدید خود با عنوان "علم جامعه" یا "علم عمران" پرداخته است.^۱ ابوریحان در معرفی هر اقلیت، بسترهای پیدایش و

۱. جهت اطلاعات بیشتر ر. ک. به: آزاد ارمکی، ۱۳۷۲: ۲۸-۲۹.

شکل‌گیری آیین‌ها، مقدسات و احکام مذهبی، آداب پیروان و زیست‌گاه‌های آن را مورد توجه قرار می‌دهد. برای نمونه روایت‌های بیرونی درباره حرّانیان و صابئین بی‌نظیر است. به گفته او در ایران پادشاهان پیشدادی تا زمان ظهور زردشت ستارگان و کواکب را مقدس می‌شمردند؛ اما با گرویدن ایرانیان به زردشت، باقی‌مانده صابئین در حرّان سکنی گزیدند. به گفته ابوریحان، صابئین مردمی هستند که به خداوند یگانه اعتقاد دارند ولی تدبیر عالم را به ستارگان نسبت می‌دهند و قبه‌ی بالای محراب جامع دمشق از آثار ایشان است (بیرونی، ۱۳۸۰: ۲۴۴-۲۴۳).

مباحث اصلی جوامع هندی که ابوریحان در تحقیق *ماللهند* بررسی کرده، مجموعه‌ای از نظام خویشاوندی، ازدواج، سنن و لایه‌های اجتماعی و دین‌شناسی است (اشرفی خیرآبادی، ۱۳۸۷: ۸۶-۸۷). برای مثال بیرونی (۱۳۶۲: ۱۶۱-۱۶۴) در مورد مشاهدات خود در کشمیر می‌نویسد: «اهل کشمیر اسب و فیل ندارند و پیاده هستند و بزرگان ایشان بر "کتوت" - نوعی تخت روان که توسط مردانی حمل می‌شود - می‌نشینند. او می‌افزاید در گذشته در این نواحی تعدادی از یهودیان نیز می‌زیسته‌اند ولی اکنون هندیان، دیگر غریبه‌ها را راه نمی‌دهند. جایی دیگر از کهنکند، مشهور به "جبال بوزینگان" نام می‌برد و آداب مردم این ناحیه؛ که برای میمون‌ها برنج می‌پزند و با ساز و آواز در پیش آنان می‌گذارند. او می‌افزاید که این مردم معتقدند اگر به میمون‌ها رسیدگی نکنند، تمامی این ناحیه نابود خواهد شد».

گردیزی (۱۳۶۳: ۵۴۶-۵۴۷) نیز به تبعیت از ابوریحان به شناخت اقوام و آداب و سنن گوناگون پرداخته است. وی در مطالب مربوط به اغوزها و دیگر تیره‌های ترک، اطلاعات بی‌مانندی ارائه می‌دهد. به‌عنوان نمونه در مورد مذهب باستانی اغوزها یعنی شمنیسم، با نگاهی به ابن‌مقفع (کتاب *ربع‌الدنیا*)، اطلاعات ارزشمندی نگاشته و داستان باور اغوزها به سنگ باران را به تفصیل بیان کرده است. گردیزی در شرح زندگی و تبار ترکان، علاوه بر ابن‌مقفع از ابن‌خردادبه نیز استفاده نموده و می‌افزاید که ترکان از نژاد چینیان هستند؛ نوح ولایت ترکستان را به پسرش یافت بخشید و به‌خاطر ناباروری ناحیه، آن را ترک نامید. گردیزی ترکان را "تنک‌موی و تنک‌خوی" معرفی می‌کند. خلخ، کیماک، یغمائیان، خرخیزیان، تبتیان، برسخان، غزان،

بجناکیان، خزران، برداس، بلکار، آلان‌ها، چگل و ترکی از اقوامی هستند که گردیزی نام می‌برد. او هم‌چنین به آداب و رسوم شیعیان هم‌عصر خود (نیمه اول سده پنجم هجری) پرداخته و اشاره کرده است که آن‌ها در روز عاشورا در کربلا گرد می‌آمده‌اند و در زیارت مزار حسین (علیه‌السلام) به خواندن دعا، نوحه‌سرایی و دادن صدقه می‌پرداختند (همان: ۴۵۴). بنابراین موضوعات فرهنگی و اجتماعی در آثار تاریخ‌نویسان خراسانی عصر غزنوی جایگاهی ویژه داشته و هر کدام از این تاریخ‌نگاران دیدگاه خویش به این مباحث را نشان داده‌اند.

۲- ظهور تبیین‌های تاریخی و عقل‌گرایی

تبیین به معنای پاسخی به چرایی و چگونگی پیش‌آمدن یک رویداد تاریخی است. به گفته لیتل اصولاً هر تبیین در پاسخ به پرسشی است. این سؤالات در دو حالت مطرح می‌شوند: یکم پرسش‌های "چرا - باید" و دوم سؤالات "چگونه - ممکن است". هدف سؤالات "چرا - باید" نشان‌دادن فرآیندی با نظم خاص است و «شناسایی فرآیندهای علی و زمینه‌هایی که به نمایان شدن مبین می‌انجامند». دسته دوم پرسش‌ها "چگونه - ممکن است"، «این سؤالات به صورت ویژه از چگونگی عملکرد سیستم‌های پیچیده‌اند؛ مانند مصنوعات پیچیده، شبکه‌های عصبی، سازمان‌های اجتماعی و نهادهای اقتصادی» (لیتل، ۱۳۷۳: ۶-۷).

به نظر استنفورد (۱۳۸۴: ۲۲۷) نیز تبیین بویژه در تاریخ به دو صورت است: تبیین علی به معنای بیان چرایی و تبیین تفسیری یعنی بیان چگونگی و معنا. هر چند خبرها، زیربنای تاریخ-نگاری است؛ اما آن‌چه نگارش تاریخ را به تاریخ‌نگاری تحلیلی نزدیک می‌کند، تفسیر آن خبرها و برقراری ارتباط میان گذشته و حال و توجه به تأثیرپذیری اخبار از عوامل خارجی و رخدادهای جانبی است (ترکمنی آذر، ۱۳۹۲: ۱۲۲).

تاریخ‌نویسان غزنوی با گذار از شیوه اسنادی کوشیده‌اند در گزارش‌های خود به تبیین و تحلیلی تاریخی بپردازند. این تبیین‌ها بسته به جایگاه مورخ و موضوع بحث متفاوتند؛ اما حضور گهگاهی مورخ در متن و ارائه تبیین‌های عقلانی در همه متون تاریخی این دوره قابل درنگ است. نگاه ویژه در تاریخ‌نگاری ثعالبی وجود نشانه‌هایی از عقل‌گرایی و تبیین در برابر عقیده تقدیرگرایی او است؛ اما نه تنها ثعالبی، که بسیاری تاریخ‌نویسان این عصر مانند عتبی، بیهقی و گردیزی، در برزخ جبر و اختیار و عقل‌گرایی در برابر تقدیرگرایی ایستاده و مشیت‌گرایی مطلق و یک‌سویه ندارند. ثعالبی از تبیین علی برای بیان حوادث بزرگ تاریخ ایران استفاده نموده است؛ برای نمونه در داستان دارای کهتر (داریوش سوم) به صورتی غیرمستقیم شکست از اسکندر را نشانه جوانی و بی‌تجربگی شاه و ظلم و نارضایتی مردم و فرماندهان سپاه می‌داند و این‌گونه شرح می‌دهد که دارا جوان بود و در کارش لغزش، غفلت و سرمستی‌هایی بود. او شیوه تکبر و ستم، پیشه‌کرد و به قتل و آزار بی‌گناهان پرداخت. «دارا فرماندهان و مردم را از خود بیزار ساخت و به دیگر شاهان ارجی نمی‌نهاد» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۵۱).

تبیین در تاریخ‌نگاری عتبی نیز سرواژه‌ای کلیدی است. اخبار چونان گذشته، دیگر درون‌مایه‌ای جداگانه ندارند؛ که تکمیل‌کننده یکدیگرند و تک‌تک روایت‌ها برای رسیدن به هدف تاریخ‌نویس به‌خط شده‌اند. عتبی در سراسر کتاب یمینی برای توجیه فروپاشی سامانیان و نیز حکومت غزنوی بر سرزمین‌های سامانی، همواره به بررسی دلایل ناتوانی و شکست سامانیان پرداخته است. او تلاش نموده تا دلایل اصلی فروپاشی این دولت را خیانت دست‌نشانگانی چون ابوعلی سیمجوری، بی‌لیاقتی و حيله وزیرانی چون ابن عَزَبَر، چیرگی زنان بر امور و جوانی امیر سامانی مطرح سازد (عتبی، ۱۳۸۷: ۲۵۶-۲۵۷).

تبیین‌های ابوریحان در تاریخ‌نگاری را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود: نخست تبیین‌های تاریخی و دیگر، تبیین‌های علمی تحت تأثیر علوم طبیعی. تبیین‌های تاریخی در آثار ابوریحان مجموعه‌ای از بیان علل دورونزدیک و چندوجهی است؛ برای مثال او برای ناروشنی تاریخ اشکانیان سه علت عمده را ذکر می‌کند: نابسامانی جامعه ایرانی پس از حمله اسکندر؛ نابودی و

سوزانده‌شدن کتب ایرانیان توسط وی و سیاست بی‌تمرکز در عصر اشکانی (بیرونی، ۱۳۸۶: ۱۷۱-۱۷۲).

مهم‌ترین نکته در تاریخ‌نگاری غزنوی، عقل‌گرایی و رد افسانه‌ها در تاریخ است. این امر در تاریخ *ثعالبی* مشهود است. برای نمونه در آغاز داستان زال و سیمرغ و نیز هفت‌خوان اسفندیار می‌نویسد: «من درستی این داستان را بر گردن نمی‌گیرم، هر چند زبانزد همگان باشد». او این داستان‌ها را برای سرگرم کردن شاهان و لذت بی‌خوابان مفید می‌داند و درستی این‌گونه رویدادهای شگفت را جز برای پیامبران نمی‌پذیرد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۵۲). ثعالبی عقل‌گرایی خود را در ادامه داستان اسفندیار و لشکرکشی او به شهرهای ترکان در هفت‌خوان اثبات می‌کند: «این داستان تا پایانش بازمانده از داستان رستم است، که نه خود آن را پذیرا است و نه اندیشه درست». او بیان این داستان‌ها را در کتابش، تنها برای شهرت آن‌ها و خوشایند مردم و پادشاهان برمی‌شمرد. او که خود می‌داند هیچ‌یک از این داستان‌ها صددرصد تاریخی نیست، با شرمساری برای واگویی آن‌ها از خواننده‌اش پوزش می‌خواهد و تنها هدف خود را دلپذیر کردن متن خود عنوان می‌نماید (همان: ۱۹۳).

ثعالبی تاریخ را علمی می‌داند برای شناخت اخبار پیشینیان، دین و سنت، و خیر و شر. نگارش تاریخ برای مورخ فرصتی است تا آوازه‌اش به سرزمین‌های دیگر برسد و نامش در طول زمان ماندگار شود. به باور او اگر مورخ فقط دنباله‌رو و پیرو دیگران باشد، تاریخ‌نگاری حقیقی نیست؛ زیرا تنها هدف او کسب درآمد از نگارش تاریخ خواهد بود (ثعالبی، ۱۳۸۷: ۳۵-۳۷؛ ثعالبی، ۱۳۸۵: ۳۷-۳۵).

آن‌گونه که ابوریحان نیز بیان می‌کند، از راه «استدلال به معقولات و قیاس معقول به محسوس» نمی‌توان به نگاشتن تاریخ پرداخت. او تنها راه را زدودن ذهن از عواملی چون تعصب و هوس و آن‌گاه بازخوانی همه متون و مقایسه آن‌ها برای دستیابی به حقیقت می‌داند (بیرونی، ۱۳۸۶: ج). «پس ما باید هرکدام از این اخبار را که نزدیک‌ترین و مشهورترین است از صاحبان آن بگیریم و تا اندازه‌ای که می‌توانیم آن را اصلاح کنیم» (همان: د). از این‌حیث بیرونی و دیگر مورخان

غزنوی در نقطه‌ی مقابل تاریخ‌نویسان حدیث‌محور و نقل‌گرایی چون طبری قرار می‌گیرند که به نقش تاریخ‌نویس در تحلیل رویدادها و روایات باور ندارند. طبری در آغاز تاریخ خویش با تأکید بر این نکته می‌نویسد: «بیننده کتاب ما بداند که بنای من در آن چه آوردم و گفته‌ام بر راویان بوده است، نه حجت عقول و استنباط نفوس، به جز اندکی، که علم اخبار گذشتگان به خبر و نقل به متأخران تواند رسید، نه استدلال و نظر و خبرهای گذشتگان که در کتاب ما هست و خواننده عجب داند یا شنونده نپذیرد و صحیح نداند، از من نیست؛ بلکه از ناقلان گرفته‌ام و هم‌چنان یاد کرده‌ام» (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱: ۶).

۳- افزایش نگاه انتقادی به منابع تاریخی، اشخاص و عملکردهای سیاسی

جستارهای انتقادی در تاریخ‌نگاری غزنوی، نخست شامل مقوله انتقاد و تفسیر منابع و مورخان؛ سپس دربرگیرنده پالایش افراد و عملکردهای‌شان و ساختارهای سیاسی و اجتماعی است. در عصر غزنوی نقد و رویکرد انتقادی عنصر مهم تاریخ‌نگاری بوده و مورخان این دوره به نقد بویژه نقد عملکرد اشخاص پرداخته‌اند؛ تا جایی که حتی رفتار فرمانروایان نیز از این نگاه خارج نبوده است. آن‌ها با انتقاد از منابع و مورخان پیشین و چالشگری در روایات‌شان، از پیروی کورکورانه ایشان دوری گزیده‌اند. البته جز مواردی چند، این نگاه تبیینی به منابع و روایات بسیار کم بوده و گویا دایره تمرکز ایشان بر نقد اشخاص، مورخان و نویسندگان قرار داشته است.

ثعالبی در *غرر الاخبار* گاهی به نقد منابع می‌پردازد. بیش‌ترین گلایه او از اختلافات میان مورخان در سال‌نگاری رویدادهاست. او در جاهایی درستی واگویی‌ای را رد می‌کند؛ در زمان‌هایی خود نظر نهایی را می‌دهد و گاه به روش جامانده از سنت حدیثی، با چشم‌پوشی از هرگونه نتیجه‌گیری، تصمیم‌گیری را به خواننده وامی‌گذارد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۱-۱۳، ۵۲). جایی دیگر در بیان

رویدادهای اشکانیان از آشفتگی داستان‌ها و تواریخ طبری، ابن خردادبه و شاهنامه^۱ انتقاد می‌نماید و به دو گفتار ناهمگون طبری اشاره می‌کند که یک‌بار نخستین پادشاه اشکانی را اشک‌بن اشکان و دگر بار اففور شاه معرفی کرده است. ثعالبی می‌گوید که خود را از این آشفتگی‌ها دور نگاه داشته و فقط اخبار مورد اعتمادش را ذکر خواهد کرد (همان: ۲۸۵).

در جستار نقد منابع تاریخی، بیش‌ترین انتقاد ابوریحان متوجه تاریخ‌نگاری ایرانیان است. از نظر او تاریخ شاهان ایرانی پُر از حکایت‌ها و افسانه‌هایی غیرعقلانی است (بیرونی، ۱۳۸۶: ۱۴۲) که به‌دست مورخان ایرانی و برای بزرگ‌نمایی آن پادشاهان ساخته شده و "خرافات مضحک" هستند (بیرونی، ۱۳۷۴: ۱۴۵-۱۴۶). برای نمونه یکی از نقدهای بیرونی بویژه متوجه حمزه اصفهانی است؛ زیرا در رساله‌ای درباره نوروژ، به دلیل "تعصب" به خطا رفته است (بیرونی، ۱۳۸۶: ۸۰). از این‌رو بیرونی برای نگارش تاریخ ایران باستان آن‌چه را که موبدان و دانشمندان ایرانی می‌گویند، جمع‌آوری کرده (همان: ۱۴۲)؛ هم‌چنین در نگارش تاریخ اشکانیان از کتاب *شاپورگان مانی* استفاده نموده است. او دلیل برتری این کتاب را علاوه بر نزدیکی زمانی به عصر اشکانی، معتقد مانی به حرام‌دانستن دروغ و بی‌نیازی وی به تاریخ‌سازی عنوان می‌کند (همان: ۱۶۱).

در *زین‌ال‌اخبار* آغاز رخدادهای دولت غزنوی، زمانی است که گردیزی درباره روش تاریخ‌نگاری و نقد منابع قلم می‌زند؛ چنان‌که گویی تاریخ وی تازه از این قسمت آغاز شده است. گردیزی سلطنت محمود غزنوی را با این جملات آغاز می‌کند: «آغاز کردیم به گفتن اخبار یمین‌الدوله رحمة‌الله علیه، برطبق ایجاز و اختصار از آن‌چه از همه اخبار که خواندیم، هیچ‌چیزی را آن حال نبود که اخبار او را؛ که آن چیزها دیگر به استماع شنیدیم و از کتب خواندیم و شاید بود که مصنفان و راویان اندران تصنیف‌ها و اخبار کم‌وبیش آورده و گفته‌اند از بهر تعجب سخن را و عزیزکردن کتاب را. اما این اخبار بیش‌تر از وی آن بوده است که به رأی‌العین خویش بدیدیم که امیرمحمود اندر هندوستان چه کرد...» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۷۹). گردیزی در این چند خط روش

۱. آن، شاهنامه منصوری است. جهت اطلاعات بیشتر ر. ک. به: ثعالبی، ۱۳۶۸، مقدمه فضائلی: ۶۴

تاریخ‌نگاری خویش را که مبتنی بر نقل روایات بر پایه اخبار کتبی، شفاهی و عینی است، شرح می‌دهد. وی منابع مورد استفاده‌اش در نگارش وقایع پیش از غزنوی را نقد می‌کند.

بیش‌ترین انتقادات تاریخ‌نویسان این دوره به نخبگان سیاسی و بویژه وزیران است. دلیل این امر در دیوانی بودن مورخان غزنوی است؛ زیرا ایشان با بنیان و ریزه‌کاری‌ها دیوان‌سالاری به‌دقت آشنا بوده‌اند. برای مثال عتبی به‌سختی بر ابن عزیر می‌تازد که به دشمنی با "آل عتبه" شهره بود و سخت می‌کوشید تا این نقصان و زوال دولت را از ناتوانی وزرای پیشین نشان دهد؛ بهانه‌ای که عتبی با آن مخالف بود. ابن عزیر در نخستین گام خویش تاش را از فرماندهی لشکر برکنار و به جای وی ابوالحسین سیمجور را منصوب کرد. سپاهیان با این جابه‌جایی مخالف بودند ولی ابن عزیر بر تصمیم خود پایدار بود. عتبی می‌افزاید همین سرسختی وزیر باعث شد تا «به مکاتبات و مخاطبات او التفات نمودند و جدّ ایشان در عصبیت و طاعت تاش زیادت شد» (عتبی، ۱۳۸۷: ۲۵۱؛ جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۶۷). یکی دیگر از انتقادات عتبی متوجه ابوالعباس فضل‌بن احمدبن فضل است. ابوالعباس در زمان حکومت امیرمحمود بر نیشابور به دستور سبکتکین، به وزارت محمود رسید. عتبی تأکید می‌کند که این، با وجود میل باطنی محمود صورت گرفته؛ زیرا خود امیر به احمدبن حسن میمندی جوان متمایل بوده است. عتبی ابوالعباس را فردی ستمگر و ناعادل معرفی می‌کند. به‌عقیده او با اقدامات ابوالعباس در ضبط اموال مردم خراسان، آبادانی از این ایالت رخت بریست. به‌علت ناتوانی این وزیر در اداره قلمرو و سپاه، آسیبی بزرگ در کار دولت پدید آمده بود (عتبی، ۱۳۸۷: ۵۲۰). هم‌چنین انتقاد اصلی عتبی درباره ابوالعباس، به دلیل فارسی‌نمودن مکاتبات دیوان است. عتبی ابوالعباس را وزیر بی‌دانش می‌داند که چون از ادب و قلم نیکو بی‌بهره بود؛ دیوان را به فارسی برگرداند (همان: ۵۲۹).

در میان انتقادات عتبی از نخبگان سیاسی، در موردی خاص به نقد رفتار خود سلطان می‌پردازد. این انتقاد در واقع از زبان ابوالفتح بستی، شاعر عربی‌سرای دربار محمود در قالب نصیحت به سلطان محمود عنوان می‌شود. آن‌گاه که سلطان از حمله به بهاطیه در هند بازمی‌گشت، در راه بسیاری از سربازان و حیوانات تلف شدند. از این رو بستی همواره سلطان را نصیحت می‌کرده تا

کمی از لشکرکشی‌های خود بکاهد. اما عتبی می‌افزاید در جایی که شمشیر برنده باشد، قلم، نامه و کلام کارایی ندارد و مورد توجه قرار نمی‌گیرد (همان: ۴۵۵). در این جا عتبی استبداد رأی محمود و طمع نظامی گرایانه او را بیان می‌کند. وی در پایان روایت ابیاتی سروده بستی خطاب به سلطان را با این معنی، می‌افزاید:

«هان، از من به سلطان نصیحتی برسان! پندی که به‌دنبال آن، دوستی و رأیی آزموده و استوار است. از اوج خورشید گذشتی در عزّ و بلندی؛ و همه آنان را که حکومت داشتند به قهر مطیع می‌کردی. پس این جنبش‌های رنج‌افزا چیست که به آن‌ها ادامه می‌دهی؟ صبرکن؛ زیرا اوج خورشید حرکت نمی‌کند»^۱ (همان: ۴۵۶؛ جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۲۷۸، پانویس ۲). عتبی این‌گونه سلطان را به خویشتن‌داری دعوت می‌کند.

انتقادات گردیزی نیز بیش‌تر بر نقد بزرگان سیاسی استوار است؛ کسانی چون شاهان و امیران یا خلفا. گردیزی در مقایسه بین امین و مأمون، عدالت‌پروری مأمون را در برابر امین قرار می‌دهد؛ آن‌جا که: «مأمون اندر خراسان عدل بگسترد و رسم‌های نیکو نهاد» و: «محمدامین در بغداد به طرب مشغول شد و کس او را ندیدی از مستی و لهو» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۶۵). گردیزی این‌گونه انتقادات را جایی دیگر در مورد محمدبن طاهر نیز تکرار می‌کند، عواملی که در نهایت باعث شورش در طبرستان شدند: «[خلیفه] مستعین خراسان مر محمدبن طاهر را داد و محمدبن طاهر غافل و بی‌عاقبت بود. سر فرود برد به شراب خوردن و به طرب و شادی مشغول گشت، تا به سبب غفلت او طبرستان بشورید» (همان: ۳۰۳).

۱. إِلَّا أبلغَ السُّلطانَ عَنّي نَصيحَةً
تجاوزتْ أوجَ الشَّمسِ عزّاً و رفعةً
فما حركاتٌ متعباتٌ تديهما
يشيعها وُدٌّ و رأیٌ مُحَنَكٌ
و ذللتْ قسراً كلَّ مَنْ قد تملَّكوا
تأنَّ فأوجُ الشَّمسِ لا يتحرَّكُ (عتبی، ۱۳۸۷: ۳۵۶).

بیش‌ترین انتقادات بیهقی به رفتار، عملکرد و اخلاق دبیران، وزیران و سلطان مسعود است. بیهقی در بیان انتقادات خویش همواره جانب انصاف را رعایت کرده و سعی نموده گستره نظام و ساختار حکومت را از این انتقادات دور سازد؛ در نتیجه نقد وی به اشخاص بویژه دبیران است. بیهقی به عنوان یک دبیر بر اعمال همکارانش تمرکز نموده است.

یکی از مشهورترین روایت‌های تاریخ بیهقی «ذکر بر دار کردن حسنک وزیر» است. بیهقی در آغاز این داستان، توضیحاتی از بوسهل زوزنی می‌دهد و به روشنی دیدگاه خویش را بیان می‌کند: «مرا از وی بد آمد». بیهقی نخست به منش‌های خوب زوزنی اشاره می‌کند: «این بوسهل مردی امام‌زاده و محتشم و فاضل و ادیب بود» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۲۲۶). گویا هدف بیهقی از گفتن این نیکویی‌ها، دوری از تعصب در تاریخ و تأکید بر بی‌جایگاهی شخصی بی‌فضیلت و ناکارآمد چون بوسهل، در نظام دیوان غزنوی است. سپس بیهقی به جنبه تاریک منش بوسهل، حیل‌ها و فرصت‌طلبی‌های او می‌پردازد و می‌نویسد: «اما شرارت و زعارتی در طبع وی مؤکد شده - لا تبدیل لخلق الله - و با آن شرارت دلسوزی نداشت و همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و جبار بر چاکری خشم‌گرفتی و آن چاکر را لت‌زدی و فروگرفتی، این مرد از کرانه بجستی و فرصتی جستی و تضریب کردی و المی بزرگ بدین چاکر رسانیدی و آن‌گاه لاف زدی که فلان را من فروگرفتم» (همان: ۲۲۶). بیهقی می‌افزاید که "خردمندان" دروغ‌گویی بوسهل را می‌دانستند و به او می‌خندیدند (همان: ۲۲۷). بیهقی در انتقاد از بوسهل به روشنی جانب انصاف را رعایت کرده و نیک و بد را ذکر کرده است.

یکی دیگر از اشخاص مهم مورد انتقاد بیهقی سوری بن معتز، صاحب دیوان خراسان است. بیهقی شخصیت سوری و اعمال وی را توصیف و نقد می‌کند. او که سوری را مردی "ظالم و متهور" می‌داند، در تحلیل خویش، رفتار و عملکرد سوری با مردم خراسان را عامل اصلی شکست در برابر سلجوقیان می‌داند به عقیده بیهقی «خراسان به حقیقت در سر ظلم و درازدستی وی بشد» (همان: ۶۳۸). سپس در ادامه این واگویه تصویر مثبتی از کارهای عمرانی سوری در نیشابور و

طوس می‌آورد، اما گفتار خویش را با سروده تند ابوالمظفر جُمحی پایان می‌دهد^۱ (همان: ۶۳۹). او، سوری را نخستین شکاف میان مردم و دولت و شکست غزنویان در خراسان می‌داند؛ پس در داستان ورود طغرل و ابراهیم ینال به نیشابور نیز بار دیگر جمله خود را تکرار می‌کند «که خراسان به حقیقت به سر سوری شد» (همان: ۸۸۴).

مجموعه انتقادات ابوریحان شامل نقد نهادها، افراد و پیروان سیاسی و مذهبی است. بیرونی به ساختن اصل و نسب برای خاندان‌های حکومت‌گر منتقد است و این دروغ‌های ساختگی را برای جلوگیری از طعن دشمنان می‌داند؛ مانند رساندن نسب عبدالرزاق طوسی به منوچهر در شاهنامه و یا نسبت دادن آل بویه به بهرام گور که صابی آن را ذکر کرده است (بیرونی، ۱۳۸۶: ۶۱). سپس ابوریحان به نقد رفتار بنی‌عباس می‌پردازد که با بخشش القاب دروغین به افرادی بی‌کفایت «فرقی میان دوست و دشمن خود نگذاشتند» و سرانجام «دولت و سلطنت آنان ضایع گشت» (همان: ۲۰۴).

انتقادات ابوریحان درباره اسماعیلیه نیز شایان توجه است. اصلی‌ترین نقد وی بر محاسبات نجومی ایشان در تعیین ماه رمضان است و آن که اسماعیلیان با تکیه بر همین محاسبات، خود را ملزم به استهلال هلال ماه نمی‌کنند (همان: ۹۶) و این عمل مخالف نص صریح قرآن است. از همین رو ابوریحان از خاندان رسول و سادات "بسیار در شگفت" است که چرا با این "معاندان" مخالفتی نمی‌کنند و سکوت، پیشه کرده‌اند. ابوریحان در پایان گفت‌وگو با دانشمندی اسماعیلی می‌نویسد: «لیکن گفت‌وگویی با مردمی که از راه عمد در باطل خویش پافشاری می‌کنند و نادانی را مرکب خود ساخته‌اند، بیهوده است» (همان: ۱۰۲).

۱. امیرا، بسوی خراسان نگر
اگر دست شومش بماند دراز
هر آن کار کانرا به سوری دهی
چه چوپان بد داغ باز آورد (بیهقی، ۱۳۷۵: ۶۳۹-۶۴۰).

نتیجه

خراسان در دوره نخست حکومت غزنوی، مانند عصر سامانی به‌عنوان مرکز علمی و فرهنگی زمان مطرح بود؛ پس تاریخ‌نویسان بزرگی در کنار ادیبان و شاعران پرورش یافتند. برخلاف دوره‌های پیشین که تاریخ را محدثان می‌نوشتند، مورخان این دوره بیش‌تر از دبیران بودند. شواهد این مقاله نشان‌دهنده انعکاس مسائل اجتماعی در کنار رویدادهای سیاسی در آثار مورخان غزنوی است. هریک از این مورخان بسته به بسترهای شغلی، مذهبی و فرهنگی خویش، جستارهای گونه‌گونی در موضوعات اجتماعی و فرهنگی ارائه داده‌اند. در نگاهی کلی مورخان عصر غزنوی به مضامین اجتماعی، بویژه موضوع معیشت مردم و قوم‌شناسی توجه بیش‌تری داشته‌اند. انتقادات آنان نیز، هم در نقد شخصیت‌ها و هم نقد تاریخ‌نگارانه منابع پیشین است که رویکردی نوین قلمداد می‌شود.

بیش‌ترین انتقادات متوجه نخبگان سیاسی و دبیران است. آوردن تبیین و تحلیل‌های تاریخی، یکی از نکات برجسته در تاریخ‌نگاری سبک خراسانی عصر غزنوی است؛ شاخصه‌ای که پیش از این، کم‌تر در تاریخ‌نگاری دیده می‌شد. در نتیجه شیوه تاریخ‌نگاری منشیانه عصر غزنوی نشان می‌دهد که از این دوره، نگارش تاریخ‌های ایرانی از تاریخ‌نگاری طولانی اسنادی و حدیث‌محور عربی جدا شده است.

منابع

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۷). *چالش میان فارسی و عربی*. تهران: نشرنی.
- آزادارمکی، تقی (۱۳۷۲). "اندیشه اجتماعی ابوریحان بیرونی و ابن خلدون". *کیهان فرهنگی*، ش ۱۰۴ (پاییز): ۲۷-۳۱.
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۴). *درآمدی بر فلسفه تاریخ*. ترجمه احمد گل محمدی. تهران: نشر نی.
- اشرفی خیرآبادی، حمید (۱۳۸۷). "مردم‌شناسی در آثار ابوریحان بیرونی با تکیه بر کتاب فی تحقیق ماللهند". *کتاب ماه: تاریخ و جغرافیا*، ش ۱۲۴ (تابستان): ۸۰-۸۹.
- الصفدی، صلاح‌الدین خلیل (۲۰۰۰م). *الوافی بالوفیات*. تصحیح احمد الارناووط. بیروت: دارالحیاء التراث العربی.
- باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۹۰). *تاریخ غزنویان*. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۲). *تحقیق ماللهند*. ترجمه منوچهر صدوقی سه‌ها. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- _____ (۱۳۷۴). *الجماهر فی الجواهر*. تصحیح یوسف هادی. تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۰). *الآثار الباقیه عن القرون الخالیه*. تصحیح پرویز اذکایی. تهران: میراث مکتوب.
- _____ (۱۳۸۶). *آثار الباقیه*. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۵). *تاریخ بیهقی*. تصحیح خلیل خطیب رهبر. تهران: مهتاب.
- _____ (۱۳۸۳). *تاریخ بیهقی*. تصحیح علی‌اکبر فیاض. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ترکمنی آذر، پروین (۱۳۹۲). *تاریخ‌نگاری در ایران*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ثعالبی، ابومنصور (۱۹۸۳م). *یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر*. تصحیح محمد قمیحه. بیروت: دارالکتب علمیه.

- _____ (۱۹۹۴م.). *خاص الخاص*. تصحیح مامون بن محیی‌الدین الجنان. بیروت: دارالکتب علمیه.
- _____ (۱۳۶۸). *غرر الاخبار ملوک الفرس و سیرهم*. ترجمه محمد فضائلی. تهران: نقره.
- _____ (۱۳۸۵). *تحسین و تقبیح*. تصحیح محمد بن ابی‌بکر بن علی ساوی و عارف احمد زغول. تهران: میراث مکتوب.
- _____ (۱۳۸۷). *الیواقیت فی بعض المواقیت فی مدح الشیء و ذمه (در گران سنگ‌های (دب). ترجمه محمدباقر حسینی. مشهد: دانشگاه فردوسی.*
- جرفاذقانی، ابوالشرف ناصح (۱۳۷۴). *ترجمه تاریخ یمینی*. تصحیح جعفر شعار. تهران: علمی و فرهنگی.
- حموی، یاقوت (۱۹۹۳م.). *معجم الادباء*. تصحیح احسان عباس. بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- دهخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامه دهخدا. ذیل واژه "زمین داور".
- رابینسن، چیس اف. (۱۳۸۹). *تاریخ‌نگاری اسلامی*. ترجمه مصطفی سبحانی. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- صدقی، ناصر (۱۳۹۲). "فرآیند تاریخی روش‌شناسی تاریخ‌نگاری اسلامی". *تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، دانشگاه الزهراء، دوره ۱۹، ش ۴ (پاییز و زمستان): ۱۰۱-۱۱۶*.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۲). *احوال و آثار ابوریحان بیرونی*. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). *تاریخ طبری*، ج ۱. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- عتبی، محمد بن عبدالجبار (۲۰۰۴م.). *الیمینی*. تصحیح احسان ذنون الثامری. بیروت: دارالطلیعه.
- _____ (۱۳۸۷). *الیمینی*. تصحیح یوسف الهادی. تهران: مرکز میراث مکتوب.
- کاهن، کلود (۱۳۷۹). "تاریخ و مورخان اسلامی تا پایان دوران عباسی". ترجمه شهلا بختیاری. *تاریخ اسلام، دوره ۱، ش ۱ (بهار): ۱۴۱-۱۹۵*.

- گردیزی، عبدالحیّ بن ضحاک (۱۳۶۳). *زین الأخبار*. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.

- گیب، ه. آر. (۱۳۶۱). *تطور تاریخ‌نگاری در اسلام در تاریخ‌نگاری در اسلام*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: گستره.

- لیتل، دانیل (۱۳۷۳). *تبیین در علوم اجتماعی، درآمدی به فلسفه‌ی علم الاجتماع*. ترجمه عبدالکریم سروش. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.

- نظامی عروضی، احمدبن عمر (۱۳۲۷). *چهار مقاله*. تصحیح محمد قزوینی. تهران: ارمغان.

- Melville, Charles (2012). *The historian at work*. In *Persian Historiography*. London: I. B. TAURIS.





پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی